



اقدامات مصدق، زمینه کودتا را فراهم کرد/ ثمره اتکا به قدرت امریکا

منوچهر محمدی با بیان اینکه مصدق معتقد بود بدون کمک قدرت‌های بزرگ نمی‌توان روی پای خود ایستاد گفت:

اقدامات مصدق مانند انحلال مجلس و فاصله گرفتن از مردم زمینه های کودتای ۲۸ مرداد را فراهم کرد.

منوچهر محمدی با بیان اینکه مصدق معتقد بود بدون کمک قدرت‌های بزرگ نمی‌توان روی پای خود ایستاد گفت: اقدامات مصدق مانند انحلال مجلس و فاصله گرفتن از مردم زمینه های کودتای ۲۸ مرداد را فراهم کرد.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه_عباس بنشاسته: سالگرد کودتای ۲۸ مرداد بهانه ای شد تا به بررسی دوباره ویژگی های فردی محمد مصدق و برخی اقدامات او بپردازیم. در طول تاریخ عده ای سعی داشتند که نقش آمریکا و انگلیس را در کودتا علیه مصدق نادیده بگیرند و با آن را انکار کنند. نقش قدرت های بیگانه در کودتای ۲۸ مرداد، جایگاه جریان های مذهبی در آن سال ها، ویژگی های شخصیتی مصدق و نگاه او به مردم از جمله محورهایی است که برای بازخوانی کودتا در گفتگو با منوچهر محمدی به آن پرداخته ایم.

بسیاری از کارشناسان بر این باورند که مجموعه اقدامات و اشتباهات مصدق از سی تیر تا کودتا و عدم توجه او به باورها و خواست مردم باعث شد مردم و جریان مذهبی در ۲۸ مرداد به حمایت از او برخیزند. آیت الله کاشانی پشتیبان نهضت ملی شدن نفت و دکتر مصدق بود. وی از مصدق در برابر دربار و در برابر انگلیس و آمریکا حمایت کرد، اما به دلیل اختلافاتی که بین آنها به وجود آمد و اشتباهاتی که مصدق مرتکب شد، آیت الله کاشانی احساس کرد که مصدق در مسیر نامناسبی حرکت می کند. در عین حال با وجود همه اختلافات آیت الله کاشانی نامه ای را برای مصدق می نویسد و او را از کودتا برحذر می دارد.

متن زیر مشروح گفتگوی مهر با منوچهر محمدی استاد سابق دانشگاه تهران است؛

*به عنوان مقدمه بحث بفرمایید که آغاز کار نهضت ملی شدن نفت از کجا کلید خورد و چه اهدافی را دنبال می کرد؟

در مجلس چهاردهم و در زمان جنگ جهانی دوم و اشغال ایران، دکتر مصدق طرحی را به مجلس آورد که در دوران اشغال هیچ کسی حق ندارد در زمینه مسائل امتیازات نفتی حتی مذاکره جدیدی کند و هر کسی که بخواهد مذاکره داشته باشد خیانت کرده و قابل پیگیری است.

این در شرایطی بود که هم امریکایی‌ها و هم روس‌ها و هم به دنبال سهمی از نفت ایران بودند. انگلیس هم فعال مایشاء بود. با توجه به این که مجلس در آن دوره بیشتر انگلوفیل‌ها بودند، یعنی وابسته به انگلیس بودند، این طرح به اتفاق آرا به تصویب رسید چون به نفع انگلیس بود. غلامحسین رحیمیان از این موقعیت استفاده کرد و طرح ملی شدن نفت را در آن زمان مطرح کرد و به مصدق گفت بیایم امتیاز نفت جنوب را هم لغو کنیم.

دکتر مصدق حاضر به امضای این طرح نشد و زیربار این امر نرفت. البته استدلال عجیبی هم داشت مبنی بر اینکه این مجلس بیشتر طرفدار انگلیس هستند و این طرح به تصویب نخواهد رسید، اما این حرف بی‌WZWNJ&Rطبعی بود و از نظر حقوقی معنا و مفهوم نداشت.

*یعنی در ابتدای امر مصدق با ملی شدن صنعت نفت موافق نبود؟

دقیقا همینطور است. در دوره پانزدهم حوادثی رخ داد که به وسیله اقلیت مجلس مورد استفاده قرار گرفت که نفت را ملی کنند. آن هم این بود که تقی‌WZWNJ&Rزاده که قرارداد ۱۹۳۳ را امضا کرده بود و ایدن، وزیر خارجه انگلیس، اعلام کردند در زمان رضاخان این قرارداد بر ایران تحمیل شد. بنابراین پایه قرارداد ۱۹۳۳ تضعیف و متزلزل شد.

نتیجتاً انگلیسی‌WZWNJ&Rها یک لایحه الحاقی دادند، برای این که قرارداد ۱۹۳۳ تثبیت شود. این لایحه معروف به لایحه الحاقی گس-گلشاییان شد. اقلیت مجلس به شدت با این مسئله مخالفت کردند. اقلیت مجلس در آن دوره ۵ نفر شامل مکی، بقایی، حائری زاده و عبدالقدیر آزاد و کریمی بودند. اینها مخالفت کردند و مکی هم بسیار علیه آن سخنرانی کرد چون محدودیتی برای سخنرانی در مخالفت یک لایحه وجود نداشت.

به قول مکی «بلبل نبود عاشق گل، کلاه را/ ما دوختیم و بر سر بلبل گذاشتیم». یعنی دکتر مصدق اهل این مسائل نبود به خصوص با سوابقی که از گذشته داشت. به هر حال آمد و روی این موج حرکت کرد و بر این موج سوار شد

این اقلیت به دکتر مصدق متوسل شد. گفتند شما که در دوره چهاردهم با دادن امتیاز مخالفت کردید با این هم مخالفت کنید و لایحه بنویسید. دکتر مصدق در این موقعیت خود را بازنشسته سیاسی کرده بود و به احمدآباد رفته بود. با این وجود بر اثر فشارهایی که وارد شد نامه ای نوشت.

در این نامه گله کرد که چرا در موقعی که لایحه الحاقی مطرح بود از من دعوت نکردید که من نظرات خود را بدهم. در پایان هم می‍گوید اگر قرار است این لایحه به تصویب برسد حداقل به جای شلینگ کاغذی شلینگ طلا قرار دهید. به قول خود او کلاه کاغذی قرار ندهید. در حقیقت اصلاحیه‍ای داد که قرارداد ۱۹۳۳ تأیید می‍شد. خوشبختانه اقلیت مجلس ایستادگی کرد و اجازه نداد این مسئله به سرانجام برسد تا دوره پانزدهم مجلس به اتمام رسید و انتخابات دوره شانزدهم آغاز شد که نهضت ملی شدن صنعت نفت از اینجا شروع شد.

در این دوره آیت‍الله کاشانی به لبنان تبعید شده بود. او نامه مفصلی نوشت و بیانیه‍ای برای ملی شدن نفت داد. موج نهضت در خود انتخابات شروع شد. نهایتاً با این انتخابات که البته در دوره اول با تقلب‍هایی که شده بود بهم ریخت، در دوره دوم همان اقلیت مجلس توانستند با مراقبت انتخابات در دوره شانزدهم در تهران پیروز شوند.

در اینجا هم چون اینها همه جوان بودند، هم مکی هم حائری‍زاده و هم بقایی سن زیر ۴۰ سال داشتند بنابراین به دنبال یک رهبر جاافتاده بودند و در اینجا بود که به پیشنهاد مکی به سراغ دکتر مصدق رفتند و دکتر مصدق را از احمدآباد به تهران می‍آوردند.

در حقیقت به قول مکی «بلبل نبود عاشق گل، کلاه را/ ما دوختیم و بر سر بلبل گذاشتیم». یعنی دکتر مصدق اهل این مسائل نبود به خصوص با سوابقی که از گذشته داشت. به هر حال آمد و روی این موج حرکت کرد و بر این موج سوار شد.

*بحث همین است که مصدق بعد از این که دید این مسئله جدی می‍شود و این حرکت به ثمر می‍رسد از این فضا استفاده کرد و سوار بر موج شد. شما هم این تحلیل را قبول دارید؟

دکتر مصدق معتقد بود بدون کمک یکی از قدرت‍های بزرگ نمی‍توان روی پای خود ایستاد. استقلال به معنای واقعی را نمی‍توانیم داشته باشیم مگر این که تکیه بر یکی از قدرت های بزرگ داشته باشیم

بله. آن چیزی که وجود دارد این است که دکتر مصدق معتقد بود بدون کمک قدرت‍های بزرگ مانند امریکا نمی‍توان روی پای خود ایستاد. استقلال به معنای واقعی را نمی‍توانیم داشته باشیم مگر این که تکیه بر یکی از قدرت های بزرگ داشته باشیم. بنابراین اگر بخواهیم بر کودتای رضاخانی هم گریزی داشته باشیم باید گفت دکتر مصدق از کسانی بود که با رضاخان در کودتای انگلیسی همراهی کرد.

در این شرایط دکتر مصدق که به عنوان نماینده تهران انتخاب شده بود و ریاست کمیسیون نفت را به او داده بودند. انگلیسی‍ها رزم‍آرا را به عنوان دیکتاتور قدرتمند فرستادند که بتواند مقابل این مسائل قرار گیرد.

ماجرا با فشار آیت‍الله کاشانی و نواب صفوی و فدائیان اسلام به سمتی رفت که نهایتاً با گلوله خلیل طهماسبی رزم‍آرا به قتل رسید و منجر به این شد که فضای حاکم بر جامعه طوری شود که نفت در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به اتفاق آرا به تصویب رسید.

دکتر مصدق نفت را ملی نکرد بلکه گلوله خلیل طهماسبی بود که نفت را ملی کرد که مانعی مانند رزم‍آرا از میان برداشته شد. جوی ایجاد شد که نمایندگان جرات نمی‍کردند به ملی شدن نفت رای ندهند

درنتیجه دکتر مصدق نفت را ملی نکرد بلکه گلوله خلیل طهماسبی بود که نفت را ملی کرد که مانعی مانند

رزمی‌آرا از میان برداشته شد. جوی ایجاد شد که نمایندگان جرات نمی‌کردند به ملی شدن نفت رای ندهند. این خیلی مهم است. جالب است که طرحی که تهیه شده بود به صورت لایحه نبود و طرحی بود که به وسیله نمایندگان اقلیت تهیه شده بود. تا جایی که به یاد دارم دکتر مصدق آن طرح را امضا نکرد ولی به تصویب رسید.

در این زمان علاء موقتاً نخست‌وزیر شد. جالب این است که دکتر مصدق به وسیله جمال امامی پیشنهاد نخست وزیری شد. جمال امامی جزو افتخاراتش این بود که من انگلوفیل هستم. یعنی به سیاست انگلیس اعتقاد داشت و پیرو آن سیاست بود.

در دوره چهاردهم هم به دکتر مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری شد. منتها مصدق شرطی داشت که بعد از دوره نخست‌وزیری به مجلس بازگردد و این خلاف قانون اساسی آن زمان بود. بنابراین موضوع منتفی شد ولی این بار که نخست وزیری به دکتر مصدق پیشنهاد شد، او بلافاصله پذیرفت و نخست‌وزیر شد. سیاست خود را هم خلعت از شرکت نفت انگلیس قرار داد.

جالب این است که ایشان در این جریان باز از وجود انگلوفیل‌ها استفاده کرد. حتی از کسانی که نوکر و وابسته انگلیس بودند و در خانواده او هم زیاد بودند، استفاده کرد. یعنی از بیات، خواهرزاده دکتر مصدق، دکتر متین دفتری، داماد او استفاده شد که اسناد جاسوسی اینها درآمده بود. موقعی که موضوع در شورای امنیت هم مطرح می‌شود دکتر مصدق با اصرار با وجودی که ثابت شده بود اینها نوکر و مزدور انگلیس هستند، آنها با خود می‌برد و مورد اعتراض بقیه اعضا هم قرار می‌گیرد.

در تشکیل کابینه‌اش بعد از سی تیر باز هم انگلیسی‌ها را سرکار می‌آورد. افرادی همانند شاپور بختیار را به عنوان معاون وزارت کار قرار می‌دهد. بختیار هم حقوق‌بگیر شرکت سابق انگلیس بود.

رضا فلاح را رئیس پالایشگاه آبادان می‌گذارد. جمال اخوی را می‌آورد. همه اینها وابستگان انگلیس بودند که مصدق مورد اعتراض شدید آیت‌الله کاشانی قرار می‌گیرد.

*به طور کلی رویکرد مصدق در مورد انگلیس و آمریکا به چه صورت بود؟

دکتر مصدق تا زمانی که دموکرات‌ها در آمریکا حاکم بودند امیدوار بود بتواند به کمک آنها مقابل انگلیس بایستد ولی از زمانی که ترومن رفت و به جای آن آیزنهاور آمد، دیگر امیدی نبود.

معلوم بود جمهوری‌خواهان با انگلیسی‌ها هماهنگ خواهند شد. وقتی جمهوری‌خواهان به قدرت رسیدند، تصمیم گرفتند دکتر مصدق باید برود. به همین علت بود که مسئله ۳۰ تیر و استعفای دکتر مصدق به بهانه این که وزارت دفاع را بر عهده ندارم انجام شد. ایشان قهر کرد و به احمدآباد رفت که قوام سرکار آمد و قرار شد بقیه ماموریت را قوام انجام دهد. چون انگلیسی‌ها با امریکایی‌ها به تفاهم رسیده بودند که بین خود نفت ایران را تقسیم کنند.

همان سیاستی که قوام در اعلامیه معروف به نام لاquo‌کشتی‌بان را سیاستی دیگر آمد» مطرح می‌کند، مصدق شروع به اجرا کردن آن می‌کند. چیزی که در قوام در نظر داشت اول دستگیری آیت‌الله کاشانی و منزوی کردن وی بود و دیگری انحلال مجلس بود. جالب است که عین این سیاست را دکتر مصدق بعد از ۳۰ تیر اعمال می‌کند

لذا وقتی دکتر مصدق این مسئله را فهمید متوجه شد زمینه برای ماندن نیست و خواست قهرمانانه کنار برود که همین کار را کرد. منتها آیت‌الله کاشانی و دوستان او نگذاشتند و قیام ۳۰ تیر ایجاد شد و دکتر مصدق را مجدد بازگردانند. دکتر مصدق می‌دانست نمی‌تواند سیاست گذشته را دنبال کند چون مجموعه انگلیس و آمریکا موافق نبودند و جالب این است که همان سیاستی که قوام در اعلامیه معروف به نام لاquo‌کشتی‌بان را سیاستی دیگر آمد» مطرح می‌کند، ایشان شروع به اجرا کردن آن می‌کند.

چیزی که در قوام در نظر داشت اول دستگیری آیت‌الله کاشانی و منزوی کردن وی بود و دیگری انحلال مجلس بود. جالب است که عین این سیاست را دکتر مصدق بعد از ۳۰ تیر اعمال می‌کند. یعنی وقتی آیت‌الله کاشانی بخاطر برخی کارهای مصدق نامه‌ای می‌نویسد و به او اعتراض می‌کند، مصدق

می‌‌گوید بهتر است شما یک مدتی کنار بروید تا بتوانم کار کنم. به هر حال اختلاف آیت‌‌الله کاشانی و مصدق از همین جا شروع شد.

دوم این که مصدق به سمت انحلال مجلس می‌‌رود که نهایتاً مجلس منحل می‌‌شود و زمینه برای کودتا فراهم می‌‌شود. جالب این است که کودتای ۲۸ مرداد با اطلاع و آگاهی و همراهی دکتر مصدق ایجاد می‌‌شود. این را شما در خاطرات کیانوری، فروهر و در نامه‌‌ای که آیت‌‌الله کاشانی ۲۷ مرداد نوشته بود می‌‌بینید. دکتر مصدق فهمید دیگر توان ماندن ندارد. کیانوری هم می‌‌گوید از طریق همسر به همسر مصدق زنگ زد و به او اخطار داد که قرار است کودتا انجام شود. داریوش فروهر هم گفت می‌‌خواهند کودتا کنند و مصدق در پاسخ همه می‌‌گوید شما از شهر بیرون بروید و دخالتی در مسائل نکنید.

لذا دکتر مصدق یک بازیگری بود که شاید برخلاف تمایلات شخصی اش بر این موج قرار گرفت و با این موج جلو رفت و متأسفانه این موج را طوری هدایت کرد که نهایتاً به شکست انجامید.

*گفتید بعد از روی کار آمدن جمهوری خواهان در آمریکا، انگلیس و آمریکا با هم متحد شدند که مصدق باید برود. بعد از این مسئله سیاست مصدق درباره انگلیس و آمریکا چگونه شد؟

دکتر مصدق برنامه‌‌اش این بود که شاید بتواند با طرح کمونیست و حزب توده در صحنه به امریکایی‌‌ها بفهماند اگر من بروم مارکسیست و کمونیست به قدرت می‌‌رسد که این هم با شکست مواجه شد. زیرا همین بازی را هم توده‌‌ای نفتی راه انداخته بود. اینها انگلیسی بودند و به وسیله خود انگلیس اداره می‌‌شدند. بعدها همه بعد از کودتا به دربار آمدند و با دربار همراهی کردند. مثلاً الموتی، هدایتی و غیره وارد تشکیلات شدند. در نتیجه می‌‌توان گفت ایشان فهمید که برنامه‌‌ و ماموریتش از دیدگاه قدرت‌‌های بزرگ تمام شده است.

بنابراین تصمیم گرفت قهرمانانه برود. فرقی که بین قوام و مصدق دیدم همین بود. قوام آدم متکبر و مغرور و جاه‌‌طلبی بود. دکتر مصدق فرصت‌‌طلب بود و سعی می‌‌کرد طوری عمل کند وجهه‌‌المله باشد. قوام اهمیتی برای مردم قائل نبود. دکتر مصدق سعی می‌‌کرد از دید مردم طوری عمل کند که به عنوان قهرمان ملی شناخته شود.

*مسئله سیاست موازنه منفی که مصدق در پیش گرفت به چه نحوی دنبال شد؟

دموکرات‌‌ها عموماً بعد از جنگ جهانی دوم معتقد بودند ما باید سیاستی مستقل از انگلیس داشته باشیم. جمهوری خواهان معتقد بودند ما تجربه‌‌ای در این منطقه نداریم و از سیاست‌‌های انگلیس باید پیروی شود.

در دوره‌‌های بعد از ۲۸ مرداد، هر زمان دموکرات‌‌ها سرکار آمدند یک تنش ایجاد شد. زمان کندی و بعد هم زمان کارتر چنین است. به این علت که سیاست‌‌ها با انگلیس هماهنگ نبود. هر زمان جمهوری‌‌خواهان بر سرکار می‌‌آمدند سیاست هماهنگ با قدرت‌‌ها شد. یعنی در دوره محمدرضا که یک فرد انگلوفیل بود، هر وقت جمهوری خواهان می‌‌آمدند تقویت می‌‌شد و هر زمان دموکرات‌‌ها می‌‌آمدند تضعیف می‌‌شد.

بنابراین دکتر مصدق در دوره ترومن فرصتی برای ایجاد موازنه منفی دید. وقتی آن دوره تمام شد و آیزنهاور برسرکار آمد فهمید امکان اجرای آن سیاست موازنه منفی وجود ندارد.

*بعد از روی کار آمدن آیزنهاور و بعد از ۳۰ تیر مصدق اعتماد بیشتری به امریکایی‌‌ها داشت. چرا؟

بعد از ۲۸ مرداد انگلیسی‌‌ها صحنه را به نفع آمریکا تغییر دادند. پشت صحنه رفتند. سیاست موش مرده را بازی می‌‌کردند لذا آمریکا به عنوان ابرقدرت، توانسته بود با بمب‌‌های اتمی صاحب قدرت شود و انگلیس هم خود را در زیر چتر قدرت آمریکا می‌‌توانست تعریف کند چون انگلیس در این زمان نه قدرت بهره قدیم را داشت و نه مستعمره‌‌های وسیع را داشت و بنابراین دکتر مصدق این را درک کرد که امروز قدرت اولیه در اختیار آمریکا است و انگلیس صحنه را برای آمریکا باز گذاشته است. او همواره معتقد بود در این شرایط بدون همراهی با یکی از این

قدرت‌های بزرگ نمی‌توانیم کار را ادامه دهیم.

مصدق بعد از ۲۸ مرداد به احمدآباد رفت و زندگی می‌کرد. ولیکن با ماجراهایی که در نهضت ۱۵ خرداد ایجاد شد می‌بینیم دکتر مصدق مطلقاً حمایتی از این نهضت و حضرت امام نمی‌کند. برای مرگ شمشیری که یکی از اعضای نهضت جبهه ملی بود اعلامیه می‌دهد ولی برای این ماجرا که مقابله با امریکا بود مطلقاً هیچ موضع‌گیری نکرد و نشانگر این است که این حرکت را موفق نمی‌دانست و به همین علت سکوت کرد. در حالی که بقیه اعضای جبهه ملی همانند نهضت آزادی، حزب زحمتکشان موضع‌گیری کردند.

مصدق در دوره نخست وزیری از امریکایی‌ها به شدت حساب می‌برد. در شب ۲۷ مرداد هریمین، معاون وزارت خارجه امریکا، دکتر مصدق را تهدید می‌کند که شما باید فردا دستور دهید توده‌ای‌ها را جمع کنند و امنیت برقرار شود. همین کار را دکتر مصدق کرد. وحشت و ترسی که از امریکایی‌ها داشت را طبیعتاً اینجا شاهد بودیم.

*در مورد ویژگی‌های شخصیتی و فردی دکتر مصدق به چه نکاتی می‌توان اشاره کرد؟

او یک فرد غرب زده و تحصیلکرده غرب بود. او در خانواده اشراف و در دربار ناصرالدین شاه رشد کرد. در سن ۱۲ سالگی عنوان مصدق‌السلطنه گرفت و رئیس دفتر شد. حتی عضو لژ آدمیت هم شد. سوگندنامه اش هم منتشر شد.

من دکتر مصدق را جدا از مجموعه هزار فامیل که در دوران قاجار و دوران پهلوی زندگی می‌کردند نمی‌بینم. از خانواده خروج نکرد و یک چهره مستثنی نبود. خانواده او ثروتمند بود و بقای مملکت و خود را در این می‌دید که باید به قدرت‌های بزرگ تکیه کنیم. وقتی بین دکتر مصدق و قوام‌السلطنه مطالعه می‌کنم تشابهات آنها بیشتر است.

حتی می‌توانم بگویم خدماتی که قوام‌السلطنه در جریان آزاد شدن آذربایجان و خروج شوروی انجام داد خیلی بیشتر ارزش داشت تا آن چه دکتر مصدق در ملی شدن صنعت نفت انجام داد.

من دکتر مصدق را خائن نمی‌دانم ولی معتقد هستم همانند بقیه هزار فامیل باور داشت که بدون حمایت یکی از قدرت‌های بزرگ نمی‌توانیم زندگی کنیم. همان باوری که بعد از انقلاب بازرگان داشت

من دکتر مصدق را خائن نمی‌دانم ولی معتقد هستم همانند بقیه هزار فامیل باور داشت که بدون حمایت یکی از قدرت‌های بزرگ نمی‌توانیم زندگی کنیم. همان باوری که بعد از انقلاب بازرگان داشت. بازرگان معتقد بود شیطان بزرگ شوروی است و ما باید پل‌های خراب‌شده بین خود و امریکا را ترمیم کنیم و دوباره با امریکا همراهی کنیم تا مقابل شوروی بایستیم. دکتر مصدق هم چنین بود.

منتها برای دکتر مصدق مهم این بود در هر زمانی چه قدرتی برتر است که ما می‌توانیم به آن تکیه کنیم. این خیلی مهم است. شما اگر دوران کودتای ۱۲۹۹ را نگاه کنید می‌بینید سید ضیا نخست وزیر شده بود و برای این که ملی بودن خود را نشان دهد چند نفر از رجال من جمله قوام را دستگیر کردند.

تحت حمایت کنسول انگلیس در شیراز اجازه ندادند دکتر مصدق دستگیر شود. جالب این است که حتی والی فارس شدن او به حمایت انگلیس بود و برخوردی که با تنگستانی‌ها کرد و آنها را سرکوب کرد با حمایت انگلیس بود.

جریان این بود که در آن زمان انگلیس با کمک سربازان هندی با تنگستانی‌ها برخورد می‌کرد. دکتر مصدق که والی فارس بود گفت این کار اشتباه است و من این کار را می‌توانم انجام دهم و جلوی تنگستانی‌ها را خواهم گرفت به طوری که به جای این که انگلیس بد شود من بد شوم.

این صراحتاً در نوشته‌های دکتر مصدق وجود دارد. تا زمانی هم که کودتا حاکم بود دکتر مصدق عضو کابینه شد و ماموریت‌های متعددی پیدا کرد. ابتدا وزارت خارجه و بعد وزارت دارایی و بعد سرکوب سیمیتقوها را در آذربایجان برعهده گرفت و استاندار آذربایجان شد.

*به طور کلی نگاه جبهه ملی و مخصوصاً دکتر مصدق نسبت به مردم چطور بود؟

معمولا اینها نگاه‌شان به مردم همان نگاه لمپنیزم بود. در واقع معتقد بودند مردم توده‌هایی هستند که باید هدایت و راهبری شوند. این که بخواهند به توده‌ها تکیه کنند، نبود. به همین علت نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت تکیه‌گاهشان طبقات متوسط بود و چون در میان مردم نفوذی نداشتند متوسل به روحانیت می‌شدند. اگر روحانیت در نهضت مشروطه و ملی شدن نفت به میدان نیامده بودند توده ها همراهی نمی‌کردند.

اینها معتقد بودند اگر در مرحله‌ای نیاز داریم که توده‌ها را همراه کنیم و نیاز به روحانیت داریم باید از آنها استفاده کنیم و وقتی نیاز ما برطرف شد نباید اختیار را به دست آنها دهیم. از دیدگاه آنها دین از سیاست جدا بود. نگاه لیبرالیستی و سکولار داشتند.

دکتر مصدق هیچ گاه به مردم متوسل نشد. این مسئله مهمی است. اگر مردم به میدان بیایند امثال دکتر مصدق قدرت اداره مردم را ندارند و کار دست روحانیت می‌افتد. روحانیت بیشتر به مردم نزدیک بودند و زبان مردم را می‌فهمیدند. علت این بود که زبان و فرهنگ جبهه ملی یک فرهنگی بود که در غرب ساخته شده بود و با فرهنگ توده‌ها همخوانی نداشت. بنابراین نگاه اینها ابزاری بود. مثلا فرض کنید در کودتای ۲۸ مرداد اگر دکتر مصدق می‌خواست به راحتی می‌توانست از مردم کمک بخواهد منتها از طریق روحانیت می‌توانست این کار را بکند ولی چنین نکرد.

*البته روحانیت هم به دلیل اختلافاتی که بعد از ۳۰ تیر به وجود آمد، تمایل به کمک به مصدق نداشت.

میدانی که به حزب توده داده شده بود و در قم اعمالی خلاف شئونات حوزه علمیه قم رخ داده بود، باعث شد واقعا در بسیاری از مواقع عده ای از این که دکتر مصدق برود، خوشحال باشند. فقط آیت‌الله کاشانی بود که می‌دانست چه بلایی بعد از کنار رفتن دکتر مصدق و کودتا ایجاد می‌شود.

*یکی از راه‌های شناخت شخصیت‌ها نگاه بزرگان نسبت به آنها است. امام جمله‌ای درباره دکتر مصدق دارند که مصدق مسلم نبود. به نظر شما امام مسئله مصدق را چگونه می‌دیدند؟

امام در آن دوران به آیت‌الله کاشانی نزدیک بود و از نزدیک شاهد بود که دکتر مصدق چه می‌کند و چه بلایی را سر اسلام و مملکت می‌آورد. شرایط طوری نبود که امام بتواند موضع‌گیری کند چون امام شدیداً اعتقاد به ولایت فقیه داشت و در آن زمان آیت‌الله بروجردی حاکم بود، بنابراین موضع‌گیری تا بعد از انقلاب از امام نمی‌بینیم.

حتی زمانی که بعد از ۱۵ خرداد عده‌ای درباره زندانی شدن مرحوم طالقانی و بازرگان صحبت می‌کنند امام مطلقاً حمایتی از حرکت جبهه ملی و نهضت آزادی نمی‌کند. گذرا از موضوع می‌گذرد. امام به شدت با حرکت‌های ملی گرایانه و ضد مذهبی دکتر مصدق مخالف بود و این را بعداً دیدیم که بعد از اجرای ۲۵ خرداد سال ۶۰ که می‌خواستند علیه قصاص تظاهرات راه بیندازند امام مصدق را مرتد اعلام کرد و فرمود که او هم مسلم نبود و او هم به اسلام سیلی زد.

عباس بنشاسته